

## ارزش‌های واژگانی قرآن مترجم ماهان

دکتر محمود مدبری

دانشگاه شهید باهنر کرمان

### چکیده:

قرآن مترجم ماهان یکی از دهها ترجمه کهن قرآن است که تاکنون ناشناخته باقی مانده است. نسخه منحصر به فرد آن در موزه آستانه شاه نعمت الله ولی در شهر ماهان محافظت می‌شود. در زیر هر واژه قرآنی، معادل فارسی نوشته شده که بر اساس رسم الخط کهن و ویژگی‌های آوایی، دستوری و واژگانی به نظر می‌آید این ترجمه مربوط به قرن پنجم یا ششم هجری باشد. به دلیل اهمیتی که این گونه ترجمه‌ها از لحاظ واژه‌های کهن فارسی دارند در این مقاله حدود شصت واژه مورد بررسی قرار گرفته است که با ذکر معادل قرآنی و شاهد یا شواهد از متن کتاب و نیز نقل شواهد از آثار و متون کهن، خصوصیت بارز اثر یعنی واژه‌های نادر و کمیاب و کهنه مشخص می‌شود.

واژگان کلیدی: قرآن، ترجمه، واژه، قرآن ماهان.

\*\*\*

### مقدمه:

قرآنهاي مترجم کهن که در فاصله سده‌های چهارم تا هشتم هجری نگاشته شده‌اند، ذخایری ارزشمند از زبان فارسی دری هستند که تصحیح، چاپ و انتشار هر یک از آنها می‌تواند به غنای زبان و ادب بیفزاید و حتی بعضی از مشکلات آوایی و لغوی را از متنهای ادبی کهن برطرف نماید. با آنکه تاکنون تعدادی از این قرآنها توسط محققان و استادان منتشر شده و در دسترس علاقمندان قرار گرفته است، هنوز بسیاری از این آثار در کنج کتابخانه‌های کوچک و بزرگ ایران و دیگر کشورها ناشناخته و به صورت خطی غیرقابل دسترسی باقی مانده و تصحیح نشده و انتشار نیافته‌اند.

از جمله این کتب قرآن مترجم ماهان از مترجمی ناشناس است که در موزه آستانه شاه

نعمت ۱۰۰ ولی در شهر ماهان کرمان محافظت می‌شود. کتابت نسخه طبق قرائن موجود در حدود قرن هشتم هجری مربوط است و از ترجمه تحت اللفظی در زیر ه تلمه به نظر می‌رسد که به قرون پنجم یا ششم هجری باز می‌گردد. این ترجمه کم از لحاظ آوایی، دستوری، واژگانی و رسم الخط همچون دیگر قرآنها، ترجمه کهن، نظیر ترجمه قرآن موزه پارس، ترجمه قرآن ری، ترجمه قرآن قدس و ترجمه قرآن مترجم شماره ۴ آستان قدس، بسیار ارزنده و با اهمیت است. نسخه مزبور از اواسط سوره بقره تا اواسط سوره کهف را در بر دارد و جای جای در خلال بعضی سوره‌ها و آیات، افتادگی، ریختگی و محو شدگی دارد.

در یک بررسی کامل، شماری از واژگان کهن فارسی این نسخه استخراج گردید که در کتب معتبره لغت و تفاسیر معتبره فارسی و کتب معتبره لغت و تفاسیر کهن فارسی یافت می‌شود و البته اکثر اوقات نظیر معانی آنها در کتب معتبره لغت و تفاسیر کهن قرآن نیز به کار رفته است.

در این مقاله حدود شصت مورد از واژه‌های نادر، منحصر و نایاب موجود در این ترجمه مورد بررسی قرار گرفته است که پس از ذکر معادل قرآنی و نیز معنای این واژه‌ها از کتب معتبر لغت، شاهد یا شواهد موجود از این واژگان در ترجمه مزبور با ذکر شماره آیه و سوره آمده است و احیاناً شواهدی نیز از متنهای کهن به خصوص ترجمه‌ها و تفاسیر نقل گردیده است تا بیشتر به کار آید.

### واژه‌های مهم

آبخورندگاه: مشرب، آبخور، آبشخور. این واژه مرکب در هیچ عرصه لغتی ثبت نشده است و در ترجمه‌ها و تفاسیر قابل دسترس نیز یافت نشد.

داند هر مردمان آبخورندگان ایشان. (۷/۱۶۰)

آخریان: بضاعة، آخریان.

این کودکی است و پنهان کردندش اخریانی و خدای دانا است بدانچ همی کنند. (۱۲/۹)

بکنید اخریان ایشان اندر بارهای ایشان. (۱۲/۶۲) و نیز ۱۲/۶۵ و ۱۲/۸۸

تعبیه کردند اخریان ایشان را. (سور آبادی، تفسیر، ص ۱۱۵۷)

کنید اخریان ایشان در بار ایشان. (قرآن قدس، ص ۱۴۸)

آوردیم اخریانی ناروا. (ترجمه تفسیر طبری، ص ۷۵۵ ح)

مکاس در خور اخریان کن. (عنصرالمعالی، ص ۱۷۱)

التَّفَاق: روا شدن اخریان. (زوزنی، ص ۳۵)

آرَسمه: مرَافِق، معادل این واژه در ترجمه‌های قرآنی «آرن، آرنجن، وارنگ، آرنجا،

وارن» است و بدین صورت در هیچ فرهنگ لغت و ترجمه قرآنی دیده نشد. تنها یک

صورت «ارزنو» شبیه بدان است که در ترجمه قرآن ری در صفحه ۹۹ آمده است:

بشورید رویهاتان و دستهاتان تا به ارسمه. (۵/۶)

اِسْبِج: القَمَل، شپش.

بفرستادیم بر ایشان طوفان و ملخ و اسپج و وِزخ و خون. (۷/۱۳۳)

به شهمبرزادی aspes، گیلکی sabaj، خوانساری espiz، طبری esbij. (معین، برهان

قاطع، حاشیه ص ۱۲۴۹)

اُسْتاخ، استاخ شدند در ترجمه مردوا.

بروزن و معنی گستاخ است. (برهان)

و از گروه مدینه استاخ شدند بر منافقی (۹/۱۰۱)

با کسی علم دین نگفت استاخ ز آنکه دل تنگ بود و علم فزاخ.

(سنایی، ص ۲۵۱)

اِسْگالِش: رَیْبَة.

اسم اسگالیدن، سگالش، اندیشه، تفکر، فکر، خیال. (دهخدا)

همیشه بنیاد آوردشان به آنکی بناکند اسگالش در دلهاشان. (۹/۱۱۰)

او نمی خندد ز ذوق مالشت او همی خندد بر آن اسگالشت

(مولوی، نقل از دهخدا)

اِسْنوا: اُذُن. در فرهنگها بدین معنی ثبت نشده است و در ترجمه‌های قرآن نیز به دست

نیامد.

بگو اشنا بهتر شما را بگردد به خدای. (۹/۶۱)

اَفام: قَرُض، اوام، وام.

و افامی دهید خدای را افامی نیکو. (۵/۱۲)

و اگر افام داری بود یا ناتوانی. (میبیدی، ج ۱، ص ۷۴۱)

آنند خسیدن: بیند خسیدند در ترجمه آوی و بیند خسید در ترجمه آوا.  
 حمایت نمودن و پشتی کردن و پناه دادن و پناه گرفتن. (برهان)  
 عوذ، عیاذ، پناه جستن، استعاذه. (دهخدا)  
 چون بیند خسیدند جوانمردان سوی غار. (۱۸/۱۰)  
 بیند خسید سوی غار تا بگستراند مر شما را خداوند شما. (۱۸/۱۶)  
 ای پروردگار من به تو می اندخسم. (نسفی، ج ۱، ص ۳۱۲)  
 اندخسیدن من به تبار بزرگ بودی. (نسفی، ج ۱، ص ۳۱۷)  
 آنند خسیدن: بیند خسیدمی در ترجمه آوی، بیند خشم در ترجمه آوی. این صورت کلمه  
 اندخسیدن، کمتر دیده شده است.  
 گفت اگر بودی مرا به شما نیرویی یا بیند خسیدمی سوی گوشه‌ای استوار. (۱۱/۸۰)  
 گفت زود بیند خشم سوی کوهی کی همی نگه دارد مرا از آب. (۱۱/۴۳)  
 چون بیند خسیدند جوانمردان. (ترجمه تفسیر طبری، ص ۹۲۰ ح)  
 آنندروای: تهی و اندروای در ترجمه هواء.  
 سرنگون و آویخته. (برهان) در منتهای کهن غالباً به صورت هاندر وای است.  
 بازنگردد سوی ایشان چشم ایشان و دلهای ایشان تهی و اندروای. (۱۴/۴۳)  
 او همان است که از گردن خویش مرد را کرد به رمح اندروای  
 (فرخی، ص ۳۸۸)  
 هوا چو خاک به طبعش فرو نشید پست زمین چو خره ز حلمش بماند اندروای  
 (عنصری، ص ۲۹۱)  
 آنزله: در ترجمه آنزل، آنزل، آنزل، آنزل، آنزله بود و آنزله کرد آورده است. دهخدا ذیل  
 آنزله کردن: فرو فرستادن آیتی یا حکمی، فرستادن خدای تعالی آیتی یا کتابی را، نازل  
 کردن.  
 دکتر معین معتقد است این ترکیب بر ساخته ایرانیان است.  
 کلمه «آنزله» به جز این متن فقط در تفسیر ابوالفتوح رازی دیده شده است و به نظر  
 می‌رسد که در حوزه شهر ری معمول بوده است نه جای دیگر.  
 توریت و انجیل و آنچ آنزله بود به شما از خدای شما. (۵/۶۸)  
 بدانید کی آنچ آنزله بود به علم خدای. (۱۱/۱۴)  
 آن هنگام که آنزله بود قرآن. (۵/۱۰۱)

و هرکی حکم نکند به آنچه انزله کرد خدای. (۵/۴۴)

بیاید به آنچه انزله کرد خدای. (۵/۱۰۴)

و بدرستی انزله کردند بر شما اندر نامه. (۴/۱۴۰)

بادناک: عاصف.

چون خاکستری کی سخت گردد به وی باد اندر روزی بادناک. (۱۴/۱۸)

باشیدن: اقامت.

خانه‌هایی که سبک دارید آن را روز رفتن شما و روز باشیدن شما. (۱۶/۸۰)

جایهای باشیدن که پسندیدیت. (نسفی، ج ۱، ص ۲۶۴)

اگر فرمایی اینجا بباشیم. (سورآبادی، قصص قرآن مجید، ص ۳۱۲)

بانگ ناک: گل یانگ ناک در ترجمه صلصال. لغتنامه‌ها این واژه را نیاورده‌اند.

من بخواهم آفریدن مردم از گل بانگ ناک. (۱۵/۲۸)

آفریدیم آدمی را از گل خشک بانگ ناک. (نسفی، ج ۱، ص ۳۶۷)

برخورداری: متاع.

برخورداری است اندکی. (۳/۱۹۷)

حلال کردند شما را صید دریا و خورش وی برخورداری شما را. (۵/۹۶)

و شما راست در زمین آرامگاه و برخورداری تا هنگامی. (۷/۲۴)

و نیز ۹/۳۸، ۱۰/۲۳، ۱۳/۲۶، ۱۶/۸۰، ۱۶/۱۱۷

ساکن کرده در آن برخورداری شما را. (قرآن قدس، ص ۲۲۷)

یا برخورداری کفی هم چنان. (قرآن قدس، ص ۱۵۴)

بِزْشَنِ: البغضاء. در موارد دیگر متن «بزه» آمده است. این کلمه را در هیچ فرهنگ لغتی و

ترجمه قرآنی نیافتیم.

در اوکتدیم میان ایشان دشمنی و بزشن تا روز قیامت. (۵/۱۴)

بَلْغَ: وَرَق، وَرَقَه.

پدید آمد ایشان را عورت‌هایشان و در ایستادند در پوش بر ایشان از بلگ بهشت.

(۷/۲۲)

و داند آنچه در بیابان و دریا و نه اوقند از یکی، بلگ مگر وی داند. (۶/۵۹)

شاخ و بلگ آن بر اندام من می‌زند. (بهاء ولد، ج ۱، ص ۱۶۸)

بلگهای آن از حله خضراء پهنای هر بلگی چندانگ... (طوسی، ص ۱۳)

بون: غیابت، اصل، بِن.

بیفکنیدش اندر بون چاهی (۱۲/۱۰)

بون وی استوار و شاخ وی اندر آسمان. (۱۴/۲۴)

دشمن شاه‌ار به مغرب است زبیمش باز نداند به هیچ‌گونه سر از بون  
(فرخی، از دهخدا)

معادن این چیزها که نیست در این خاک جزکه زیبرون این فلک نبود بون  
(ناصرخسرو، از دهخدا)

بِهانه: السَّبِيل. بدین معنی در فرهنگها دیده نشد.

بِهانه بر آنان است کی دستوری خواهند از تو. (۹/۹۳)

پُشتواره: مَلْجَأ. بدین معنی در هیچ فرهنگ لغت و ترجمه‌ساز دیده نشده است.  
(تورجمن، از دهخدا)

اگر یابند پشتواره‌ای یا اشکافهای کوه. (۹/۵۷)

پهلوا: هم پهلوا در ترجمه الجَنب، پهلوا.

و با همسایه خویشاوندان و با همسایه ییگانه و با همسایه هم پهلوا. (۴/۳۶)

اگر خواهد بر پهلوا بخشباند. (تفسیری بر عشری از قرآن، ص ۲۵۸)

همسایه خداوند نزدیکی و همسایه‌ی دور و ایار پهلوا. (قرآن قدس، ص ۳۳)

تَدْرُو: الرَّعْد. بدین شکل در متون نیامده است. شاید سهوی در کلمه «تُدور» باشد که همان تُندر است.

و تسییح کند تَدرو به ستایش او. (۱۳/۱۳)

توا: أَنْت، تو.

همی وحی فرستیم سوی تو کی ندانستی آن را توا. (۱۱/۴۹)

دستوری خواهند از توا. (قرآن قدس، ص ۱۱۷)

توا تواهی دانای ناپدیدبها. (قرآن قدس، ص ۶۳)

تُه: ته مباش در ترجمه فَلَا تَكُونَنَّ، تو.

و تو مباش از شک داران. (۶/۱۱۴)

خواستی ته که هلاک کنی مرا. (ترجمه قرآن موزه پارس، ص ۲۰۰)

فازگرد واسوی خدای ته بسندیده. (ترجمه قرآن موزه پارس، ص ۴۲۱)

سمرقند کنندمند/بذینت کی افگند از چاچ ته بهی/همیشه ته خهی

(ابوالتینغی عباس، نقل از صفا، ج ۱، ص ۱۴۹)

جکنده: مَسْنُون. در موارد دیگر متن، مسنون به معنی سیاه آمده است.  
واژه «جکنده» در هیچ فرهنگ لغت و ترجمه قرآنی یافت نشد. غالباً «گنده، بدبو، سیاه و نظایر آن آمده است.  
چابک کار: لطیف.

خداوند من چابک کار است. (۱۲/۱۰۰)

خدای چابک کارست باریک دان. (ترجمه قرآن موزه پارس، ص ۲۴۹)  
لطیف است چابک کار. (تفسیری بر عشری از قرآن، ص ۲۷۲)  
چفسیدن: میل، چسبیدن. در متن یک مورد است و در مواضع دیگر «میل کردن» آمده است.

و همی خواهد آنان کی به دم روند آرزوهاکی بچفسد چفسیدنی بزرگ. (۴/۲۷)  
خول: خولی در ترجمه عوجا. در موارد دیگر «کژی» نوشته شده است.  
به معنی خل است که کجی باشد، خمیده. (دهخدا) صورتی از خوهل.  
آنانکی روی بگردانند از راه خدای و بجویند آن خولی. (۷/۴۵)  
اسب خول هم بد بود آنکه هر دو پایش کژ بود. (عنصرالمعالی، ص ۱۲۶)  
زن مانند پهلوئی خول بود اگر خواهی که راست بازکنی بشکنی. (ترجمه شهاب الاخبار، ص ۱۵۸)

دَرَم: وَرَق. بدین معنی یافت نشد.

بفرستید یکی را از شما با درم شما این سوی شارستان. (۱۸/۱۹)  
درنگی: عَدَن. در متون و فرهنگها بدین معنی به دست نیامد.

بوستانهای درنگی که اندر شوند اندر آنجا. (۱۳/۲۳؛ ۱۶/۳۱)  
ایشانند کی مرایشان راست بوستانها درنگی. (۱۸/۳۱)

دست بونجن: آساور.

دستاورنجن، دست ابرنجن، دستبند، النگو. (دهخدا)

پیرایه نهندشان اندر آنجا از دست برنجنها از زر. (۱۸/۳۱)

دست برنجن در دست کسی کردن. (زوزنی، ص ۵۵۶)

بیارایندشان در وی به دست برنجنهای زرین. (نسفی، ج ۱، ص ۴۱۵)

دشمنگی: شقاق، خلاف.

دشمنی، عداوت، خصومت. (نفسی) شاهدهی برای این واژه به دست نیامد؛ هر چند برای صورتهای دیگر مثل دشمنایگی و دشمناذگی شواهد موجود است. و یا گروه من میاردا شما را خلاف و دشمنایگی من. (۱۱/۸۹) **دیگ**: الامس. دی.

بگردیمش دروده چنانکی نبودی دیگ. (۱۰/۲۴) **زنهازگاه**: مُتَوَدِّع، در مورد دیگر «رحم مادر» آمده است. این کلمه مرکب در فرهنگها یافت نشد.

و داند آرامگاه وی و زنهازگاه همه در لوح محفوظ. (۱۱/۶) **زین افزار**: اَسْلِحَة.

و بگیرند ساز خویش و زین افزار خویش. (۴/۱۰۲) **زین افزار** زمین آموشد در زمان فراز و نشیب زتوده توده سر و کوه کوه زین افزار (عنصری، ص ۷۴)

**شتالنگ**: الكَعْبَتَيْن.

پایهاتان بشورید تا شتالنگ. (۵/۶) **چنان منکر لفعجی که برون آید از رنگ** بسیار دش جانم بر زانو زشتالنگ (مدبری، ص ۲۸۶)

**شوریدن**: غُسل، شستن، شوییدن.

برخیزید به نماز بشورید رویهاتان. (۵/۶) **جامه ای دوزد و یا شورد.** (عنصرالمعالی، ص ۲۵۵) **بدین چشمه تن را بشور.** (ترجمه قرآن ری، ص ۴۵۹) **تا آنگاه کی سربشوری.** (ترجمه قرآن ری، ص ۷۸) **غَرِيفَجٍ حَمًا. گِل.**

خلاب و گل و لای سیاه و تیره که پای از آن به دشواری برآید. (برهان) **بیافریدیم مردم را از گلی خشک و غریفجی سیاه.** (۱۸/۲۶) **بیافریدیش از گلی خشک از غریفجی سیاه.** (۱۸/۳۳) **من بخواهم آفریدن مردم از گل بانگ ناک از غریفجی جکنده.** (۱۸/۲۸) **خلقی خواهم آفرید از گل خشک بانگ آور از غریفجی گردانیده رنگ و بوی و اثر.** (نفسی، ج ۱، ص ۳۶۶)



کیبان: قَرَدَه. در موارد دیگر «بوزنگان» آمده است.

گفتیم ایشان را بباشید کیبان ذلیلان. (۷/۱۶۷)

کیبان گردید خوار و خاموش. (مبیدی ج ۱ ص ۲۲۰)

از آن گفتیم ایشان را بباشید کیبان خواران. (سور آبادی، ترجمه و قصه‌ها، ص ۲۶۴)

کیبان آتش همی پنداشتند  
پشته هیزم بدو برداشتند.

(رودکی، ص ۵۳۲)

کروانیان: العیر. مخفف کاروانیان است که نمونه آن را در متون و فرهنگها نیافتیم.

پس آواز داد آواز دهنده‌ای یا کروانیان شما دزدانید. (۱۲/۷۰)

کشی کننده: مُخْتَال. متکبر و خود پسند.

خدای دوست ندادد آنکس که باشد کشی کننده فخر کننده. (۴/۳۶)

گروش: ایمان.

و چنان نیست خدای که تباه کندی گروش شما. (۲/۱۴۳)

اگر بگزینند کافری بر گروش. (۹/۲۳)

گویند که به چنین کسی که شما وصف می‌کنید گروش ندارم. (بهاء‌ولد، ج ۲، ص

۶۰)

لبیش: لبیش نهم در ترجمه اَحْتَبِنَاءً.

لواشه، لبیشه، لویشه، لبیشن، حلقه‌ای باشد از ریمان که بر لب اسبان و خران بد نعل

گذارند و پیچند و نعل کنند. (دهخدا)

اگر زمان دهی مرا تاروز رستخیز لبیش نهم... (۱۷/۶۲)

تو نبینی که اسب توسن را  
به گه نعل برنهند لبیش

(عنصری، ص ۳۳۷)

مستکاره: سَکْرًا.

همیشه مست و دائم الخمر، مستکار. (دهخدا)

از میوه‌های خرمانبان و انگورها همی بکنید از وی مستکاره. (۱۶/۶۷)

در تفسیر سور آبادی، در ص ۱۳۰۱ «مستکار» و در ترجمه و قصه‌های قرآن در ص

۵۲۰ مسکاره آمده است.

تَوْمان: دُلْلا و اذَلَّة.

ایشان دوست دارند او را نرمان برگرودگان. (۵/۵۴)

- بروید راههای خداوند خویش نرمان. (۱۶/۶۹)
- بروید در رههای خداوند توا نرمان. (قرآن قدس، ص ۱۷۰)
- سخن نگفتند مگر نرمان از هیبت رسول خدای. (سور آبادی، قصص، ذی‌القعدة، ص ۳۹۶)
- نکته: در ترجمه لکن و بل مکرر آمده است. و نیز ترجمه قرآن موزه پارس موارد متعدد صص ۱۸، ۲۹، ۷۶ و...
- نوژابه: السَّيْل. در فرهنگها «نوجبه» آمده است.
- برداشت نوژابه کفکی برآمده. (۱۳/۱۷)
- برداشت نوژابه یعنی سیل کفکی برآمده. (ترجمه تفسیر طبری، ص ۸۱۰ ح)
- نوکار: بَدِيع. فرهنگها ثبت نکرده‌اند.
- نیروا: قُوَّة، نیرو.
- آنان که از پیش شما بودند سختتر از شما به نیروا. (۹/۶۹)
- موکل باشند قرآن آتش فریشتگان زفتان او سختان بنیروا. (ترجمه قرآن موزه پارس، ص ۳۵۴)
- نیکوا: کار نیکوا در ترجمه الصالحات.
- مگر آنانکی صبر کنند و کار نیکوا کردند. (۱۱/۱۱)
- ادبی نیکوای را پیاموزد. (ترجمه شهاب الاخبار، ص ۱۵۰)
- اوام دهد خدای را اوامی نیکوا. (قرآن قدس، ص ۵)
- امید نموده اوامید نیکوا. (تفسیری بر عشری از قرآن، ص ۱۳۳)
- وریگاه: مَحِیص، گریزگاه، در موارد دیگر «رستن» آمده است. این کلمه در فرهنگها وارد نشده و در متون کهن نیز یافت نشد. وریگاه صورت دیگری از گریزگاه است.
- ایشانندکی جای ایشان دوزخ است و نه یابند از آن وریگاه. (۴/۱۲۱)
- وَزْخ: الصَّفَادِع، ضفدع، صورت دیگری از «وزغ» است که از فرهنگها فوت شده است.
- بفرستادیم برایشان طوفان و ملخ و اسپج و وزخ و خود. (۷/۱۳۳)
- هاگرفتن: هاگیرد در ترجمه اَتَّخِذَنَّ.
- بگرفتن (معین، فرهنگ فارسی). از صورتهای لهجه رازی در قرون پنج و شش است.
- براندش خدای و گفت هاگیرد از بندگان تو بهری پدید کرده. (۴/۱۱۸)

نیست خدای مگر او هاگیرد او را به یاری. (ترجمه قرآن ری، ص ۶۱۰)  
هَمَارَا: همیشه و همارا در ترجمه تَفْتَوَا.

همواره، همیشه، دائم. (دهخدا) صورت دیگری از «هماره» است.

همیشه و همارا یادکنی یوسف را. (۱۲/۸۵)

گزیده چهار توست بدو درجهانان همارا به آخشیج همارا به کارزار.  
(رودکی، نقل از لغت فرس، ص ۱۹)

همشهری: آخا. در موارد دیگر «برادر» ذکر شده است.

و فرستادیم سوی مردمان مدین همشهری ایشان شعیب را. (۱۱/۸۴)

هَنَار: الزَّمان، انار.

بوستانها از انگورها و زیتون و هنار مانده و جز مانده. (۶/۹۹)

و درخت خرما و کشت ناماننده به یکدیگر خوردن وی و زیتون و هنار مانده

یکدیگر و جز مانند یکدیگر. (۶/۱۴۱)

بیافرید درخت زیتون و درخت هنار مانده یکدیگر. (ترجمه قرآن ری، ص ۱۳۳)

بوستانها از انگور و زیتون و هنار مانده یکدیگر به لون. (ترجمه قرآن ری، ص

۱۲۸)

هَندَرز: مؤعظة، اندرز. در موارد دیگر «پند، اندرز» است. این صورت ابدالی را در متنی  
دیگر به دست نیاوردم.

یا مردمان بیامد به شما هَندَرز از خدای شما. (۱۰/۵۷)

هَنگ: المَوْج. تنها در فرهنگ معین ضبط گردیده است.

برد ایشان را اندر هنگی چون کوهها. (۱۱/۴۲)

مگر آنکی بیخشاید... هنگ و بود از غرقه شدگان. (۱۱/۴۳)

یغشیه موج من فوچه موج پیوشدمر او راهنگ. (ترجمه تفسیر طبری آستان قدس، از معین)

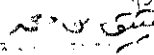
### منابع و مآخذ:

۱ اسدی، ابومنصور علی. لغت فرس. تصحیح عباس اقبال آشتیانی. تهران: چاپخانه مجلس، ۱۳۱۹.

۲ برهان، محمد حسین بن خلف. برهان قاطع. به اهتمام دکتر محمد معین. تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۷، چاپ سوم.

۳ بهاء‌ولد، محمد بن حسین. معارف. تصحیح بدیع الزمان فروزانفر. تهران: انتشارات طهوری، ۱۳۵۲، چاپ دوم.

۴ شهاب الإخبار. تصحیح محمد تقی دانش پژوه. تهران: انتشارات دانشگاه، ۱۳۴۹.

- ۵ ترجمه قرآن مشهور به قرآن ری. به کوشش دکتر محمد جعفر یاحقی. مؤسسه فرهنگی شهید محمد رواقی، ۱۳۰۷.
- ۶ ترجمه قرآن موزه پارس. به کوشش دکتر علی رواقی. بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۵.
- ۷ تفسیری بر عشری از قرآن. تصحیح دکتر جلال متینی. بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.
- ۸ حقوقی، عسکر. تحقیق در تفسیر ابوالفتح رازی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۶.
- ۹ دهخدا، علی اکبر. لغتنامه. تهران: انتشارات دانشگاه.
- ۱۰ رودکی، ابوعبدا. جعفر. محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی. سعید نفیسی. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۱۱ زوزنی، ابو عبدا... حسین. کتاب المصادر. به اهتمام تقی بینش. تهران: نشر البرز، ۱۳۷۴.
- ۱۲ سنایی، ابوالمجد مجدودین آدم. حدیقه الحقیقه. تصحیح محمدتقی مدرس رضوی. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۴.
- ۱۳ چاپ چهارم.  مجمع آیت‌اللهین. ماهی قرآن. به سیم و اهتمام یحیی مهدوی و مهدی بیانی. تهران: دانشگاه تهران، ۱۱۱۸.
- ۱۴ \_\_\_\_\_ تفسیر سوراآبادی. تصحیح علی اکبر سعیدی سیرجانی. تهران: انتشارات فرهنگ نشر نو، ۱۳۸۱.
- ۱۵ \_\_\_\_\_ قصص قرآن مجید. به اهتمام یحیی مهدوی. تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۵، چاپ دوم.
- ۱۶ صفا، ذبیح... تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱. تهران: انتشارات فردوسی، ۱۳۶۳، ج ۶.
- ۱۷ طوسی، احمد بن محمد زید. جامع الشئین (تفسیر سوره یوسف). به تصحیح محمد روشن. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵.
- ۱۸ عنصرالمعالی، کیکاووس. قابوسنامه. تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸، چاپ پنجم.
- ۱۹ عنصری بلخی. دیوان. به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی. تهران: انتشارات کتابخانه سنایی، ۱۳۴۲.
- ۲۰ فرخی سیستانی. دیوان. به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی. تهران: کتابفروشی زوار، ۱۳۷۱، چاپ چهارم.
- ۲۱ قرآن قدس. پژوهش دکتر علی رواقی. مؤسسه فرهنگی شهید رواقی، ۱۳۶۴.
- ۲۲ قرآن مترجم ماهان. (نسخه خطی محفوظ در موزه آستانه شاه نعمت... ولی، ماهان کرمان).
- ۲۳ مدبری، محمود. شاعران بی دیوان. تهران: انتشارات پانوس، ۱۳۷۰.
- ۲۴ معین، محمد. فرهنگ فارسی. تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴، چاپ هفتم.
- ۲۵ میدی، رشید الدین ابوالفضل. فکشف الاسرار. تصحیح علی اصغر حکمت. تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۷، چاپ سوم.
- ۲۶ نسفی، ابوحنیف نجم الدین. تفسیر نسفی. تصحیح دکتر عزیزا... جوینی. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۴.
- ۲۷ نفیسی، علی اکبر (ناظم الاطباء). فرهنگ ناظم الاطباء. انتشارات کتابفروشی خیام، [بی تا].